

بررسی تطبیقی تراژدی سیاوش در ایران و آراگتسیک و شامیرام در ارمنستان

آسیه ذبیح نیا عمران*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۲۵

نجمه کریمی نژاد**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۱۷

چکیده

دین‌داری، در بسیاری از ملت‌ها، با پرستش طبیعت آغاز شد. بعدها گرایش به پرستش طبیعت با آیین‌ها و مراسم نمادینی همراه گردید. آیین مرگ و رستاخیز گیاهی نیز از این گونه آیین‌هاست که در دوره مادرسالاری و فرهنگ کشاورزی شکل گرفت. انسان کشاورز اعتقاد داشت با برپایی هر ساله این آیین، محصولات‌اش فراوان و پربرکت می‌شوند. این پژوهش مبتنی بر ابزار کتابخانه‌ای، آیین مرگ و رستاخیز گیاهی را در ایران و ارمنستان بررسی می‌کند و وجوه اشتراک و تفاوت‌های آن را در هر دو کشور با توجه به خویشکاری‌های ایزدان و ایزدبانوان تجزیه و تحلیل می‌کند. با توجه به اینکه ایران و ارمنستان از همسایگان دیرین یکدیگر در طول تاریخ بوده‌اند اشتراکات فرهنگی بسیاری دارند؛ علاوه بر آن، پس از سقوط دولت آشور، بخش‌هایی از ارمنستان، از زمان حکومت مادها تا زمان حکومت قاجاریه، تحت سلطه ایران بوده و این سلطه طولانی مدت باعث شده است ارمنی‌ها به اساطیر ایرانی گرایش یابند.

کلیدواژگان: باروری، جاودانگی، مرگ، اسطوره، رستاخیز گیاهی.

مقدمه

زندگی انسان، از مجموعه‌های متضاد و در عین حال مکمل یکدیگر مانند زندگی و مرگ، شب و روز، نور و تاریکی، نیکی و بدی، رنج و شادی و... تشکیل شده است. آدمی همواره، هنگام مواجهه با جهان بیرونی، در پی کشف ارتباط و پیوند این تضادها بوده است. انسان نخستین به دلیل ترس از ناشناخته‌ها، هنگام مواجهه با جهان بیرونی و طبیعت، رفتار و عملکردی ناخودآگاهانه داشته است. شگفتی انسان نخستین هنگام دیدن پدیده‌ها، باعث شد به سمت پرستش طبیعت و ساخت اسطوره گرایش یابد. یونگ درباره ضرورت درک اسطوره‌ها می‌گوید: «اگر بخواهیم همه چیز را در چشم‌انداز واقعی خود ببینیم باید گذشته انسان را هم مانند حال او درک کنیم و به همین سبب است که درک اسطوره‌ها و نمادهای قدیم ضروری است» (یونگ، ۱۳۷۸: ۷۴).

شناخت زندگی، مرگ، رستاخیز، چگونگی پیدایش جهان و انسان، آغاز تمدن‌ها و آیین‌ها و مراسم از مواردی هستند که در اساطیر تمامی ملت‌ها نمود دارند. اساطیر با توجه به وضعیت فرهنگی، اجتماعی، اقلیمی و کیفیت معیشت و کار انسان در هر ملتی متفاوت با دیگر ملت‌هاست؛ اما در نگاه کلی اساطیر تمامی ملت‌ها منشأ مشترک و اشتراکات فراوانی دارد. رابطه انسان با طبیعت بر اساس هم‌آهنگی و یکی شدن با آن بوده است. آب، باد، خاک، آتش، درختان، کوه و حتی فصل‌ها که خود باعث دگرگونی جهان بیرونی می‌شدند، ذهن انسان نخستین را به ساخت ایزدان اسطوره‌ای کشاند. گاهی دگرگونی طبیعت آنچنان تأثیرگذار است که انسان خودآگاه قرن حاضر، با انسان بدوی در درک و شناخت این تحول احساس اتحاد و یکی‌بودن می‌کند. در اینجا شناخت اسطوره منجر به درک مفاهیم عمیقی می‌شود.

پژمردن و مرگ گیاهان در زمستان و شکوفایی و زنده‌شدن گیاهان در بهار از همین نمونه‌اند. جشن آغاز بهار در بسیاری از ملت‌ها، نمود این تحول عظیم در طبیعت است. این تحول هر سال مانند چرخه‌ای تکرار می‌شود و ذهن انسان را به فلسفه زندگی و مرگ و رستاخیز متوجه می‌کند. این تحول طبیعت، در ادیان و آیین‌های مختلف نیز نمودهای بسیاری دارد. مسیح نمونه انسان-خدایی که پس از زندگی در این جهان به شهادت می‌رسد و به آسمان‌ها عروج می‌کند و دوباره بعد از زمان مشخصی به جهان

بازمی‌گردد. در آیین میترا، مهر بعد از شام آخر به آسمان‌ها عروج می‌کند و در پایان جهان دوباره متولد می‌شود و رستاخیز به پا می‌شود. در دین زرتشت، سوشیانس موعود، تن کردار است؛ یعنی تن مردگان را از نو می‌سازد و به آن‌ها جاودانگی می‌بخشد. یوسف به سبب حسادت برادران‌اش در چاه نیستی می‌افتد و پس از تصور مرگ، نجات می‌یابد و به عزیزی مصر می‌رسد. در مصر به سبب عشق و حيله‌گری زلیخا، به زندان می‌افتد و باز بعد از یک دوره نیستی، این بار عزیز مصر می‌شود.

آیین دیونیسوس نیز به ایزدی اشاره می‌کند که یک بار به قتل رسید؛ اما دوباره زنده شد و به جاودانگی رسید. آیین اُرفه که بعدها جانشین آیین دیونیسوس در یونان شد به زندگی و مرگ و جاودانگی اشاره دارد. اسطوره‌های ایزدان بارورکننده و ایزدبانوان عشق و برکت و باروری، بر اساس تحول و دگرگونی گیاهان در زمستان و بهار به وجود آمده‌اند. انسان کشاورز با دیدن تحول طبیعت در زمستان و بهار به آفرینش اسطوره‌هایی دست زد. در تمامی ملت‌ها داستان‌ها و افسانه‌های زیادی درباره این موضوع وجود دارد. ایران و ارمنستان از همسایگان دیرین یکدیگر هستند و در طی تاریخ دور و دراز این ارتباط و هم‌جواری باعث تأثیر و تأثراتی در فرهنگ و اجتماع هر دو کشور شده است. دوره مدرسالاری در ایران چندین هزار سال ادامه داشت.

کاوش‌های باستان‌شناسی در عیلام نشان می‌دهد این دوره تا هزاره اول قبل از میلاد ادامه داشت. در هزاره اول قبل از میلاد با ورود تمدن و فرهنگ هند و اروپائی، هند و ایرانی به آسیای غربی و نجد ایران و بر اثر آمیزش این فرهنگ با فرهنگ بومیان، تحولاتی در زمینه تاریخی، اقتصادی، دینی و اساطیری به وجود آمد. ملت ارمنی نیز بر اساس ادغام تعدادی قبیله و طایفه گرد هسته مرکزی زبان هند و اروپائی به وجود آمده است. «در منابع سنگ نوشته آشوری مربوط به اوایل قرن دوازدهم پیش از میلاد درباره پاره‌ای از قبایل ارمنی زبان هند و اروپائی ساکن در جوار سرزمین‌های «خورری»‌ها، یعنی مناطق واقع در جنوب غربی کوهستان‌های ارمنستان، گزارش‌هایی داده شده است. این قبایل بعدها در منابع یونانی آرمن‌ها نامیده شده‌اند» (نوری زاده، ۱۳۷۶: ۱۵-۱۴).

پیش از ورود هند و اروپائی‌ها به ارمنستان، حکومت اورارتو، در کنار دریاچه وان حکومتی مقتدر و تمدنی والا داشت و در جهان باستان این سرزمین را به نام اورارتو

می‌شناختند. ملت ایران و ارمنستان همسایه‌ای دیرینه و شاخه‌ای از فرهنگ هند و اروپائی هستند؛ بنابراین می‌توانیم اشتراکات اساطیری فراوانی در میان دو ملت بیابیم. در زمان‌های باستانی و پیش از تاریخ، یکی از ابزارهای اقتصادی، کشاورزی و باغداری بود که به عنوان راه معیشتی انسان‌ها به کار می‌رفت. در ایران باستان به دلیل تعالیم زرتشت و اهمیت دادن او به کشاورزی، این شغل ارزش بسیار زیادی داشت. زرتشتیان معتقد بودند که کشتزارها متعلق به اهورامزدا است و زمین کشت‌نشده، متعلق به اهریمن است و هر کس زمین بایری را آباد کند ثواب بزرگی دارد.

اهمیت کشاورزی در دوره مادرسالاری، باعث پرستش الهه‌هایی شد که با باروری و حاصلخیزی در ارتباط بودند. داستان سیاوش و سودابه در ایران و آراگیتسیک و شامیرام در ارمنستان از این گونه‌اند. شخصیت سیاوش در ایران و آرا در ارمنستان، بعدها از اساطیر وارد تاریخ شدند و جزو شخصیت‌های واقعی تاریخی انگاشته شدند. شباهت‌ها و تفاوت‌های این داستان و افسانه به نکات در خور توجهی اشاره می‌کند.

پیشینه تحقیق

تا کنون دربار تراژدی سیاوش در ایران و آراگیتسیک و شامیرام در ارمنستان به صورت تطبیقی مقاله‌ای نوشته نشده است، اما برخی از آثار منتشرشده درباره سیاوش به شرح زیر است:

در سال ۱۳۹۴، بازگیر، در مقاله‌ای تحت عنوان «دو فرضیه درباره سیاوش» که در نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی منتشر شد به بررسی داستان سیاوش در اساطیر ایران پرداخت. در سال ۱۳۸۶، علامی و شکیبی، مقاله‌ای را با عنوان «سیاوش در تاریخ داستانی ایران» در مجله پژوهش‌های ادبی منتشر ساختند. مقاله مذکور همانگونه که از عنوان آن هویداست به سیر تطور و تحول داستان سیاوش در ایران تکیه دارد. در سال ۱۳۹۵، صدرایی، مقاله‌ای را با عنوان «تحلیل و بررسی شخصیت سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه ماکس وبر درباره رهبر آرمانی» در نشریه ادب حماسی چاپ کردند. مقاله حاضر به نقش سیاسی سیاوش هنگامی که سپهسالار ایران بود و چه زمانی که به عنوان داماد افراسیاب کشور را هدایت می‌کرد، می‌پردازد. در سال ۱۳۹۳ زینب

شیخ حسینی و همکاران، مقاله‌ای را با عنوان «تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندرو سندنوا در هند» در نشریه شبه قاره چاپ کردند. مقاله فوق به بررسی تطبیقی همسانی سه داستان سیاوش و رام چندر و سندنوا با تکیه بر مبحث عشق و آتش می‌پردازد. صفری و همکاران در سال ۱۳۹۲، مقاله‌ای را با عنوان «تحلیل روان‌شناختی داستان سیاوش» در کهن نامه ادب پارسی چاپ کردند که مقاله فوق به بررسی روان‌شناختی شخصیت سیاوش بر اساس نظریات و آرای فروید، یونگ و... می‌پردازد.

در سال ۱۳۹۳، رضایی دشت /رژنه، مقاله‌ای را با عنوان «نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت شکنی» در بوستان ادب شیراز منتشر ساختند. همانگونه که از تحقیقات فوق مشهود است تا کنون تراژدی سیاوش در ایران و آراگتسیک و شامیرام در ارمنستان به صورت تطبیقی بررسی نشده است، لذا مقاله حاضر می‌تواند فتح بابی در این زمینه باشد.

خلاصه داستان سیاوش و سودابه

روزی گیو و طوس و گودرز برای شکار به شکارگاهی نزدیک توران می‌روند. گیو و طوس در نزدیکی بیشه‌ای، دختری زیبا می‌یابند. آن‌ها از دختر نشان‌اش را می‌پرسند. او می‌گوید از خویشان گرسیوز است و پدرش شب قبل، در اثر مستی می‌خواست سر او را از تنش جدا کند و او مجبور به فرار شده است. گیو و طوس بر سر تصاحب دختر با هم بحث می‌کنند و در آخر برای داوری نزد کاووس شاه می‌روند. کاووس به سبب زیبایی این دختر بی‌نام، دل به او می‌بندد و برای خود به شبستان می‌فرستد. پس از چندی از این زن، سیاوش زاده می‌شود. منجمان از آینده پریشان سیاوش به شاه خبر می‌دهند. کاووس او را به رستم می‌سپارد تا فنون پهلوانی و آزادگی را به سیاوش بیاموزد. پس از چندی سیاوش، نزد کاووس بازمی‌گردد. کاووس هفت سال او را می‌آزماید و می‌فهمد شاهزاده لایق و توانایی است پس فرمانروایی کهستان را به او می‌سپارد. سودابه نامادری سیاوش و همسر کاووس که هفت سال، عشق سیاوش را در دل دارد، با حيله‌گری از کاووس می‌خواهد تا سیاوش را به شبستان بفرستد تا وی و خواهران سیاوش بتوانند او

را ببینند؛ چون دلتنگش هستند. سودابه دوباره به بهانه اینکه دختری شایسته برای سیاوش بیابد او را به شبستان می‌آورد. سیاوش به نامادری خود شک می‌کند و می‌داند این کارها از مهر مادری او نیست. در نهایت سودابه راز عشق خود را به سیاوش می‌گوید و در مقابل دادن ثروت، از او می‌خواهد که به وصالش تن دهد. سیاوش نمی‌پذیرد و به پدر خود خیانت نمی‌کند و با خشم از سودابه دور می‌شود. سودابه که می‌فهمد نمی‌تواند به وصال سیاوش برسد با حيله‌گری، سیاوش را متهم به تجاوز و خیانت به شاه می‌کند و مقصر سقط فرزندانش را سیاوش می‌داند. منجمان به شاه درباره دروغ‌بودن سخنان سودابه و اینکه فرزندان مرده از زنی جادو هستند می‌گویند؛ اما سودابه ادعا می‌کند که آن‌ها از ترس رستم اینگونه می‌گویند. کاووس که بدبین شده است از سیاوش می‌خواهد برای اثبات بی‌گناهی خویش از آتش عبور کند. سیاوش با اسب سیاه خود، وارد آتش می‌شود. جماعتی که به تماشای این صحنه آمده‌اند می‌گریند. سودابه که ناظر عبور سیاوش از آتش است، در دل آرزو می‌کند که سیاوش در آتش بسوزد. زمانی که سیاوش به سلامت از آتش عبور می‌کند تمامی مردمان شادمان می‌شوند و به جشن و سرور می‌پردازند. سودابه این بار زال پدر رستم را به جادوگری متهم می‌کند و می‌گوید زال باعث نجات سیاوش شده است. چندی بعد افراسیاب پادشاه توران، به ایران حمله می‌کند. سیاوش و رستم با سپاهی به جنگ می‌روند. افراسیاب از خوابی پریشان برمی‌خیزد و با تعبیر منجمان از خواب‌اش، از شکست در جنگ بیمناک می‌شود و خواستار صلح و آشتی می‌شود. سیاوش صلح را می‌پذیرد و صد تن از نزدیکان افراسیاب را به عنوان گروگان، برای پای‌بندی افراسیاب به پیمان‌اش، نزد خود نگه می‌دارد. خبر به کاووس شاه می‌رسد. او با خشم دستور ادامه جنگ می‌دهد. سیاوش که رد آشتی و شکستن پیمان را ناجوانمردانه می‌داند و از حيله‌گری‌های سودابه به تنگ آمده است به افراسیاب پناهنده می‌شود. پیران ویسه - وزیر خردمند افراسیاب - جریره دختر خود را به ازدواج سیاوش درمی‌آورد. افراسیاب، فرنگیس دختر خود را به ازدواج سیاوش در می‌آورد و فرمانروایی قسمتی از توران تا چین را به او می‌دهد. سیاوش در ختن، گنگ دژ را بنا می‌کند و شهر سیاوش‌گرد را می‌سازد. پس از چندی گرسیوز - برادر افراسیاب - به سیاوش حسادت می‌کند و به سبب عاجز ماندن وی و گروهی زره و دمور در هنرنمایی و

نبرد در سیاوش گرد در مقابل سیاوش، کینه او را به دل می‌گیرد. گرسیوز بارها به بدگویی سیاوش نزد افراسیاب می‌پردازد. سیاوش طبق خوابی، سرنوشت خود را پیشگویی می‌کند و می‌داند به زودی کشته می‌شود. او از فرنگیس که پنج‌ماهه باردار است می‌خواهد اگر پسری به دنیا آورد نام‌اش را کیخسرو بگذارد. افراسیاب با سپاهی به طرف گنگ دژ می‌رود و خون سیاوش در غربت توسط گروهی زره ریخته می‌شود. از خون سیاوش، گیاهی به نام پرسیاوشان می‌روید. خبر قتل سیاوش به ایران می‌رسد. رستم به کاخ سودابه می‌رود و او را می‌کشد. کیخسرو به کین‌خواهی سیاوش به جنگ افراسیاب می‌رود و سرانجام کیخسرو، افراسیاب و گرسیوز را می‌کشد.

خلاصه افسانه آراگتسیک و شامیرام

شامیرام که در وصف زیبایی آرا، پادشاه ارمنستان بسیار شنیده است، عاشق او می‌شود. او پس از مرگ همسرش نینوس، بر تخت سلطنت آشور تکیه می‌زند، سپس نمایندگان را با هدایا نزد آرا می‌فرستد و از او می‌خواهد که به آشور بیاید تا آتش عشق‌اش را فرو نشانند و با آشتی و صلح به میهن‌اش بازگردد. نمایندگان بارها به ارمنستان می‌روند و درخواست خود را تکرار می‌کنند. اما آرا به تمام این درخواست‌ها، جواب رد می‌دهد. ملکه آشور که دچار شهوت دیوانه‌واری شده است با سپاهی به سمت آرا می‌رود. دو سپاه با هم روبه‌رو می‌شوند. ملکه آشور از جنگجویان می‌خواهد که اگر ممکن باشد آرا را سالم دستگیر کنند. هدف او از این جنگ، رسیدن به خواسته‌اش است. سپاه ارمنستان با وجود تمام دلاوری‌ها، در جنگ شکست می‌خورد و آرا کشته می‌شود. ملکه به سربازان دستور می‌دهد که در میان اجساد، جسد آرا را بیابند. او آرا را به ایوان قصر خود می‌برد تا خدایان زخم‌های او را بلیسند و آرا دوباره زنده شود؛ اما زمانی که جسد آرا متعفن می‌شود او را در گودالی دفن می‌کنند. شامیرام برای اینکه خشم مردم ارمنستان را فرو نشانند و دوباره جنگی در نگیرد، لباس آرا را بر تن یکی از معشوقان‌اش می‌پوشاند و شایعه می‌کند که خدایان، آرا را زنده کردند و به پاس آن قربانی‌های بسیاری برای خدایان می‌کند. شامیرام در برخی نقاط ارمنستان برای خود کاخ‌هایی را بنا می‌کند. او پس از بازگشت به سرزمین خود با شورش‌های مردم مواجه

می‌شود و به ناچار، به ارمنستان باز می‌گردد. در بازگشت کنار دریاچه وان، احساس تشنگی می‌کند و در هنگام نوشیدن آب، سربازانی که به دنبال او هستند از راه می‌رسند و منجوق‌های جادویی او را به آب می‌اندازند و با این کار، شامیرام به سنگ تبدیل می‌شود (خورناسی، ۱۹۸۴: ۵۶-۵۰ تلخیص).

مقایسه ایزدان شهید شونده نباتی و بارورکننده

سیاوش (سیاوش یا سیاوخش): به معنی دارنده اسب نر سیاه، فرزند کاووس شاه ایران، مادر وی تورانی و از نسل گرسیوز است:

«زغال سیاه آتش سیاوش است؛ سیاهکار و روسیاهی که علاوه بر آتشی که بر جان سیاوش زده است، گهگاه در ایهام‌ها و تناسب‌های شاعرانه، قامت پاک و بلندش را نیز دود اندود می‌کند و چنان به نظر می‌رسد که شاعر به سیاهی نهادینه این نام‌ها توجهی ویژه داشته است؛ چنانکه محقق، «سیاه» را جزء همخوان سیاوش با هر دو نام «سوداوه/آبه» (همین گونه عربی-ایرانی) و «سیاوه یا سیابه» (نام اصلی سودابه) گمان زده است (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۵۶۸).

سیاوش پدر کیخسرو است، در زمان تولدش اخترشناسان از آینده پریشان وی خبر می‌دهند، رستم فنون رزم و بزم را به وی می‌آموزد، در «شاهنامه» سیاوش جوانی زیبا، دلاور، شجاع و پرهیزگار معرفی می‌شود. «بنا بر روایات کهن، فر کیانی چندگاهی به سیاوش پیوسته بود و مانند همه کیان، چالاک و پرهیزگار و بزرگ‌منش و بی‌باک بود» (باحقی، ۱۳۸۶: ۴۹۶).

آرا: فرزند آرام و آرام از نوادگان هایک دلاور است، آرا پدر آنوشاوان است، او پس از پدرش آرام به فرمانروایی سرزمین خود می‌رسد.

هایک دلاور، کمانکشی قادر بود و بر ضد استبداد و خودکامگی می‌ایستاد، او از اجداد آرا است. هایک در افسانه هایک و بل، بر بل شاه تیتانیان پیروز می‌شود و آنچنان شهرتی پیدا می‌کند که نام ملی «های» به معنی «ارمنی» می‌شود. در این افسانه، هایک شکارافکنی زیبا و کمانداری باشکوه ترسیم می‌شود. مورخان هایک را از نوادگان یافث، پسر نوح، می‌دانند. آرام پدر آرا نیز مانند هایک بر دشمنان پیروز می‌شود. «ارمنی» یا «آرمن‌ها» از نام آرام گرفته شده است. در افسانه آرام، شخصیت او چنین بیان می‌شود:

«آرام مردی باپشتکار و وطن پرست بود و مرگ در راه میهن را به زندگی ننگین ترجیح می داد و نمی خواست وطن خود را پامال بیگانگان و هم خونان و هم نژادان خود را اسیر اجنبیان بیند» (نوری زاده، ۱۳۷۶: ۳۴۴).

ایزدان، در اساطیر ایران و ارمنستان نمی میرند به همین دلیل به نظر می رسد سیاوش از مقام ایزدی در اساطیر حذف شده و به مقام انسانی رسیده است. او با گذر از رنج های بی شمار به انسان کامل تبدیل می شود و سپس جاودانه می شود. عدد هفت، از اعدادی است که در این داستان زیاد دیده می شود و برای سیاوش رمز کمال و تبدیل شدن به انسان کامل است. در آیین مهر و در عرفان اسلامی نیز سالک پس از طی کردن هفت مرحله سلوک، به انسان کامل تبدیل می شوند و نمادی از خداوند بر روی زمین می شود. در داستان سیاوش برای مثال می توان به مواردی اشاره کرد: جشنی به مدت یک هفته، به مناسبت ورود سیاوش به کاخ شاهی برگزار شد؛ کاووس، سیاوش را هفت سال آزمود تا بداند شاهزاده ای لایق است؛ سودابه هفت سال عشق سیاوش را در دل پنهان کرد؛ منجمان بعد از یک هفته درباره دروغ بودن سخنان سودابه و اینکه فرزندان مرده، از زنی جادوست به شاه خبر دادند؛ بعد از ورود سیاوش به توران و پناهنده شدن به افراسیاب، یک هفته از دربار برای سیاوش هدیه و گوهر و دینار فرستادند؛ یک هفته تدارک مراسم ازدواج سیاوش و فرنگیس طول کشید؛ گنگ دژ یا سیاوش گرد شهری بهشتی در بالاتر از دریای فراخکرت، توسط سیاوش بنا می شود. مردمان در این شهر پیوسته در شادی و سلامت به سر می برند. گنگ دژ نیز هفت دیوار دارد؛ کیخسرو، فرزند سیاوش، هفت سال چوپانی می کند؛ گیو پس از هفت سال جست و جو کیخسرو را می یابد؛ کیخسرو در آخر عمر از دنیا دلسرد می شود و یک هفته به نماز می ایستد و در نهایت کیخسرو به همراه پنج تن از پهلوانان در برف و باران ناپدید می شود و از جاودانانی می شود که در گنگ دژ به سر می برند. علاوه بر عدد هفت؛ سیاهی در نام سیاوش رمز کمال به شمار می آید؛ زیرا در نظر حکمای قدیم، رنگ سیاه درجه کمال تمام رنگ هاست (شمیسا، ۱۳۸۷: ۷۰۵).

آرا نیز از ایزدان اساطیری ارمنی بوده است که منشأ آن سامی است. آرا بعدها از مقام ایزدی حذف می شود و به افسانه ها می پیوندد. آرا بعد از گذر از رنج هایی به انسان کامل تبدیل می شود و به جاودانگی می رسد. گرچه پدر او آرام و جدش هایک، در تمام

جنگ‌ها پیروز می‌شوند و تا پایان عمرشان در پیروزی به سر می‌برند؛ اما در این افسانه، آرا کشته می‌شود و سپس خدایان او را زنده می‌کنند و به جاودانگی می‌رسد.

سیاوش و آرا هر دو از فرزندان افراد نام‌آوری هستند. سیاوش فرزند کاووس است که شاه و فرمانروای هفت کشور است. آرا نیز فرزند آرام فرمانروای ارمنستان است. تنها در اوستا، سیاوش جزو شاهان کیانی به شمار می‌رود ولی در «شاهنامه»، سیاوش به پادشاهی نمی‌رسد و هم‌زمان با پدرش زندگی می‌کند و قبل از پدرش می‌میرد؛ اما آرا، فرمانروای سرزمین ارمنستان می‌شود. از اوصاف قهرمانان در افسانه‌های ارمنی می‌توان دو ویژگی زیبایی و شجاعت را برای قهرمانان برشمرد. در این افسانه آرا زیبا و دلاور معرفی می‌شود. شامیرام به دلیل زیبایی آرا، عاشق او می‌شود و به دلیل نپذیرفتن خواسته‌اش توسط آرا به جنگ او می‌رود. آرا در جنگ با شجاعت ظاهر می‌شود اما در نهایت شکست می‌خورد و کشته می‌شود. در «شاهنامه» نیز به دو ویژگی زیبایی و شجاعت سیاوش اشاره می‌شود. سیاوش از همان کودکی بسیار زیباست. در جوانی با ورود به شبستان، زنان محو زیبایی او می‌شوند. عشق سودابه به سیاوش به دلیل زیبایی اوست. شجاعت سیاوش بارها در «شاهنامه» به تصویر کشیده می‌شود. او هفت سال آزمون‌های مختلف کاووس را طی می‌کند و لیاقت خود را ثابت می‌کند. او با عبور از آتش ثابت می‌کند که بی‌گناه است. هنگام لشکرکشی افراسیاب به ایران، برای جنگ پیشقدم می‌شود. وی پس از پنهان‌شدن به افراسیاب نیز در هنرنمایی و نبرد، پهلوانی خود را به نمایش می‌گذارد و از پهلوانان تورانی پیش می‌افتد.

سیاوش نجیب، بخشنده، خویشان دار و وفادار به عهد و پیمان است. او در مقابل هدیه و ثروت به پدر خود خیانت نمی‌کند. زمانی که صلح افراسیاب را می‌پذیرد سخنان کاووس را برای ادامه جنگ نمی‌پذیرد و شکستن پیمان را ناجوانمردانه می‌داند. سیاوش بارها خداوند را تنها تکیه‌گاه زندگی خود معرفی می‌کند. با وجود تمامی حيله‌گری‌های سودابه، زمانی که کاووس دستور کشتن سودابه را می‌دهد، سیاوش واسطه‌ای برای بخشش سودابه می‌شود.

آرا فردی بانجابت و شرف انسانی است. او در مقابل درخواست‌های مکرر نمایندگان که از سوی شامیرام آمده‌اند فریفته نمی‌شود و به همسر خود خیانت نمی‌کند. او برای

دفاع از حیثیت خود و خانواده و برای دفاع از میهن‌اش در برابر ملکه آشور و زیاده خواهی‌هایش می‌ایستد.

سیاوش در این داستان دو بار می‌میرد و زنده می‌شود. ابتدا حیات روحانی اوست که به سبب دور شدن از گناه، توانایی می‌یابد که از آتش عبور کند. جماعت گریانی که به تماشای صحنه عبور سیاوش از آتش آمده‌اند ترسیم‌گر بارانی هستند که زمین خشک و دانه پنهان در خاک را بارور می‌کند. پیداشدن سیاوش و به سلامت گذشتن از آتش ترسیم‌گر بهاری شاداب و سرسبز است. اگرچه می‌توان گفت در حیات روحانی سیاوش به جاودانگی می‌رسد و کیخسرو فرزندش نشانه جاودانه ماندن سیاوش است. سیاوش در توران به فرمان افراسیاب توسط گروهی زره‌سار بریده می‌شود و از خون‌اش گیاهی به نام پرسیاوشان می‌روید. مرگ سیاوش باعث رویش گیاه می‌شود و نشان از زندگی گیاهی دارد. در آیین میترا نیز پس از قربانی گاو توسط مهر و ریخته شدن خون او بر زمین، از این خون صدها گونه گیاه و رویدنی به وجود می‌آید. در اساطیر از گیاه ریواس، مشی و مشیانه به وجود می‌آیند و از زمین می‌رویند. از مشی و مشیانه، نسل آدمیان به وجود می‌آید. در اینجا نیز ارتباط میان انسان و گیاه نشان داده می‌شود. در ایران باستان، اسب اهمیت بسیاری داشت. در اوستا، اسب ارجمندترین ستوران است. ویژگی نجابت و زیبایی و دلیری همواره با اسب همراه بوده است. اسب‌سواری و داشتن اسب، مایه اصالت و تفاخر بوده است. اسب در زمان حکومت‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی اهمیت زیادی داشت. در کتیبه داریوش در تخت جمشید از اسبان خوب ایرانی یاد می‌شود. تصاویر اهدای اسب توسط نماینده ارمنی در تخت جمشید، اهمیت اسب را برای شاهان ایرانی نشان می‌دهد. در حکومت اشکانی، سواران ایرانی در میان دیگر حکومت‌ها معروف بودند. در ارتش ساسانی، سواره نظام نقش مهمی داشت. در نقش رستم، پیروزی شاپور اول ساسانی از روم به تصویر کشیده شده است در حالی که شاپور شاه، بر اسب درشت و تنومندی سوار شده است. نام نیاکان زرتشت با واژه اسب همراه است که از آنان می‌توان به پورشسب و پیتراسب اشاره کرد. نام بسیاری از بزرگان و شاهان نیز با اسب همراه است. برای مثال می‌توان به ارجاسب، لهراسب، تهماسب و... اشاره کرد. در ایران باستان ارزشمندترین قربانی برای الهه آناهیتا، قربانی اسب بوده است. در تمدن باستانی، گردونه

خدای خورشید را اسب‌های آسمانی می‌کشیدند. گردونه الهه آناهیتا را چهار اسب زیبا می‌کشیدند. اسب در آیین‌های خاکسپاری هم نقش مهمی داشته است. کاوش‌های باستان‌شناسی در لرستان، قبرهای مربوط به هزاره سوم تا هزاره اول قبل از میلاد را نشان می‌دهد که انسان با زین، لگام، یراق و حتی با اسب خود دفن شده است (محمدی، ۱۳۸۹: ۱۶۱).

اسب ارزشمندترین وسیله افراد بوده است و اعتقاد داشتند اسب، روان متوفی را با خود به جهان دیگر می‌برد. در اساطیر آمده است: «تشر فرشته باران، برای دستیابی به آب‌های بارور، به پیکر اسب سفیدی درآمد و با پوش دیو خشکی که او نیز به صورت اسب سیاهی بود جنگید» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۱۲). در این اسطوره آب‌های بارور به دست دیو خشکی است که به شکل اسب سیاه است. در نمادگرایی یک جفت اسب سپید و سیاه، نشانه مرگ و زندگی با هم است. در اساطیر ژاپن، اسب سیاه را برای تقاضای باران از خدا قربانی می‌کردند. اسب سیاه در «شاهنامه»، نشان شکوه و عظمت است و برخی شاهان دارای اسب سیاه هستند. نام سیاوش به معنی دارنده اسب سیاه با حیات گیاهی ارتباط دارد. نام اسب سیاوش بهزاد و لقب‌اش شبرنگ است. بعد از قتل سیاوش تا هفت سال ایران دچار خشکسالی می‌شود و اسب او تا زمان آمدن کیخسرو پنهان می‌شود. فرنگیس نشان و جای اسب را به پسرش می‌گوید و کیخسرو صاحب این اسب می‌شود. با ورود کیخسرو به ایران دوباره حاصلخیزی و برکت به این کشور بازمی‌گردد. سیاهی نماد زمستانی است که از آمدن بهار خبر می‌دهد. جشن کوسه برنشین که در میان پارسیان باستان در روز اول آذر و بعدها در اول بهار برگزار می‌شد نیز به رنگ سیاه با همین بینش اشاره می‌کند. مردی خنده‌آور، سوار بر الاغ و کلاغ به دست، در بازارها می‌گشت. او تا هفت روز با رفتارهای خاص خود به مردم نشان می‌داد که زمستان تمام شده است و آمدن بهاری نو را نوید می‌داد. صاحبان دکان‌ها و اشراف به او هدایایی می‌دادند. هر کسی که به این مرد هدیه یا پولی نمی‌داد او با مرگب یا گل تیره‌ای که با خود داشت به روی او می‌پاشید. این مرد در حقیقت نماد بهاری است که هر کسی با او همراهی نکند در سیاهی زمستان باقی می‌ماند. کلاغ سیاهی که او به همراه خود دارد، نمادی برای زمستان است زیرا کلاغ‌ها در پاییز و زمستان بیش‌تر خودنمایی می‌کنند (همان: ۶۸۰).

آرا نیز با نشانه‌هایی که به همراه او می‌آیند نوید بهاری سرسبز را می‌دهد. مردم ارمنستان برخی پیکره‌های سنگی و تصاویر حکاکی شده لک‌ها را که اولین قاصدان بهار هستند سمبل آرا می‌دانند. احترام به لک‌ها در ایران نیز وجود دارد. مردم آذربایجان که هم‌سانی فرهنگی با ارمنستان دارند و در زمان باستان از اقوام کوه‌نشین شمال غربی ایران به شمار می‌آمدند به لک‌ها احترام می‌گذارند. آنان اعتقاد دارند کسی نباید مزاحم لک‌ها شود. در برخی کشورهای اروپایی لک‌ها را با بهار و تولد ارتباط می‌دهند و اعتقاد دارند نوزادان را لک‌ها با خود می‌آورند. همسر آرا نوآرت نام دارد به معنی گل سرخ نو، که خود نشان بهار است. در آیین آدونیس در یونان نیز گل می‌پاشیدند و آن را نماد شکوفایی و بهار طبیعت می‌دانستند. فرزند آرا، آنوشاوان به پرستش چنارهای جنگل آرمانیک در شهر آرماویر منسوب بود. آنوشاوان را سوس می‌نامیدند. در ارمنستان سوسی به معنی درخت چنار است. گاهی او را سوسانور یعنی پیشکش شده به چنارها می‌خوانند. پرستاران آرماویر، از آوایی که هنگام وزش باد میان این درخت می‌پیچید پیشگویی می‌کردند (خورناسی، ۱۹۸۴: ۶۰).

آنوشاوان به معنی روح جاویدان است؛ پس می‌توان گفت آرا می‌میرد و با آنوشاوان به جاودانگی می‌رسد. چنار از درختان مقدس ارمنی است. این درخت به دلیل عمر طولانی و عظمت، رمز جاودانگی محسوب می‌شود. چنار به دلیل اینکه هر ساله پوست می‌اندازد و دوباره جوان می‌شود مظهر باروری و برکت محسوب می‌شود. گیاه پرسیاوشان با نام سیاوش همراه است. شهر سیاوش‌گرد از شهرهایی است که سیاوش می‌سازد. سیاوش نام پرنده‌ای است که آن را سرخاب می‌گویند. در اساطیر باستان کوه‌های مقدس بسیاری وجود دارد. کوه جایگاه خدایان و پیوند میان آسمان و زمین است. کوه‌ها سرچشمه آب‌ها و باعث حاصلخیزی و همچنین پناهگاهی امن و چراگاهی مناسب بوده است. در ارمنستان نام برخی کوه‌ها و مکان‌ها به نام آرا است. آرات نام کوهی است که به نام آرا است از طرفی افسانه‌هایی درباره فرود آمدن کشتی نوح بر این کوه وجود دارد. روز بیستم هر ماه به نام آراگاتس است و همچنین آراگاتس نام یکی از کوه‌های ارمنستان هست که در میان ارمنیان محبوبیت دارد. در مجموع در افسانه‌های حماسی عرصه تصویرسازی‌ها، کلان است. تصاویری مانند دریا، کوه، آسمان، توفان و...

چشم‌اندازهای سترگ و طبیعی حماسه به شمار می‌آیند؛ عناصری که از عظمت‌ها سخن می‌گوید و به تداعی عظمت افسانه‌های حماسی و قهرمانی‌های پهلوانان و رزم‌های سترگ‌شان می‌انجامد. طبیعت‌گرایی افسانه‌های حماسی که ناشی از «abjective» (عینی و برون‌گرا) بودن ژانر حماسه است، در ایجاد واقع‌نمایی اثر و پذیرش مخاطبان نقشی محوری دارد. «از آنجا که شاعر حماسی ادعا دارد که آنچه توصیف می‌کند واقعاً رخ داده است، از این رو با وجود شگفتی‌های بسیار در حماسه باز هم همه چیز در بستر طبیعت روی می‌دهد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۵۳).

مقایسه ایزدبانوان برکت و حاصلخیزی و عشق

سودابه

سودابه، به معنی دارنده آب سودبخش، دختر شاه هاماوران، همسر کاووس، نامادری سیاوش، او به زیبایی شهرت داشته است. «در تعبیر اساطیر، سودابه به صورت خرد اهریمنی کاووس درمی‌آید» (یا حقی، ۱۳۸۶: ۴۸۶). کاووس با اینکه بارها خطاهای سودابه را می‌بیند ولی به سبب عشق زیادی که به او دارد از او درمی‌گذرد. سیاوش زمان پناهنده‌شدن به افراسیاب با نامه‌ای از پدرش به سبب اینکه به سخنان سودابه گوش فراداده و باعث رنجش و ناراحتی‌اش شده است گلایه می‌کند. پس از قتل سیاوش در توران، رستم نزد کاووس می‌رود و به او می‌گوید که سودابه خرد اهریمنی توست و تو بدین سبب فرزندی را از دست دادی. رستم به کاخ سودابه می‌رود و با گیسوان‌اش او را بیرون می‌کشد و او را به دو نیم می‌کند. سودابه تنها زن «شاهنامه» است که به دست یک پهلوان کشته می‌شود. در «شاهنامه» درباره عشق کاووس به سودابه اطلاعات فراوانی است. پادشاه هاماوران، دختری زیبا به نام سودابه داشت. کاووس وصف زیبایی او را شنیده بود و کسانی را به خواستگاری‌اش فرستاد. شاه هاماوران که در جهان همین یک دختر را داشت و از جان برای او عزیزتر بود به این وصلت راضی نبود. او می‌دانست اگر این خواسته را نپذیرد جنگی شروع می‌شود و از کاووس شکست می‌خورد پس به این وصلت رضایت داد. هفت روز گذشت و روز هشتم شاه هاماوران با حیل‌های، کاووس را به هاماوران کشاند و او را دستگیر کرد و به زندان انداخت. سودابه با پدرش هم‌رأی نشد

و پدر خشمگین، او را هم به زندان انداخت. سودابه در تمام مدت زندانی شدن کاووس، از او پرستاری و مراقبت کرد. رستم با سپاهی به جنگ شاه هاماوران رفت و کاووس را نجات داد. ورود سودابه به کاخ شاهی از همان ابتدا با درد و رنج‌هایی همراه بود که تا زمان مرگ سودابه ادامه داشت. سودابه مانند پدرش حيله‌گر بود و با حيله‌گری‌های خود بارها مشکلاتی به وجود آورد.

سمیرامیس یا شامیرام

روزی الهه آستاراته- الهه زیبایی و باروری- بر درکتو- الهه دریاچه‌ای پر از ماهی- خشم گرفت و او را به عشق مرد جوانی گرفتار کرد. درکتو سری انسانی و بدنی شبیه ماهی داشت. او با مرد جوان ازدواج کرد و دختری به دنیا آورد. درکتو بعداً از کارش پشیمان شد و مرد جوان را مقصر دانست؛ در نتیجه او را کشت و کودک را در جنگل رها کرد و خود نیز در دریا خودکشی کرد. کبوترها، در جنگل از کودک مراقبت کردند تا اینکه سیماس چوپان، کودک را یافت و او را به عنوان فرزندخوانده پذیرفت. نام‌اش را سمیرامیس گذاشت که به معنی «کبوتربچه» است. سال‌ها گذشت و سمیرامیس دختر زیبا و شجاعی شد. روزی یکی از سران سپاه نینوس، به نام اونس سمیرامیس را دید و سخت عاشق او شد؛ اگرچه سیماس با این ازدواج موافق نبود اما به اصرار اونس پذیرفت. اونس، سمیرامیس را به همسری خود درآورد و با خود به دربار نینوس برد. او سمیرامیس را بسیار دوست داشت و به او عشق می‌ورزید. نینوس از نخستین پادشاهان آشور بود. او جنگجو بود و جز کشورگشایی هدفی نداشت. پایتخت آشور نینوا بود. نینوس این شهر را با وسعت زیاد و استحکامات فراوان ساخته بود. نینوس به جنگ باختر رفت و اونس نیز به همراه همسرش به این جنگ رفتند. سمیرامیس در این جنگ دلاوری‌ها و ذکاوت بسیاری از خود نشان داد و اونس آن دلاوری‌ها را برای نینوس شرح داد. نینوس مایل بود سمیرامیس را ببیند. زمانی که او را دید متوجه شد که این زن علاوه بر شجاعت، چهره زیبا و جوانی دارد و عاشق او شد. نینوس، اونس را مجبور کرد که از همسرش جدا شود و تهدید کرد که اگر این کار را نکند او را کور می‌کند و می‌کشد. اونس مجبور شد از همسرش جدا شود و فردای همان روز سرش به

خیمه‌گاهش آویزان بود. اگرچه سمیرامیس خود موافق ازدواج با نینوس بود؛ ولی اونس فکر می‌کرد سمیرامیس عاشق اوست. نینوس پس از فتح باختر و یافتن همسری زیبا و شجاع، به نینوا برگشت. سمیرامیس برای او پسری به نام نینیاس به دنیا آورد و چندی بعد نینوس مرد. گفته می‌شود مرگ نینوس به دست سمیرامیس، با خوردن سم به او بوده است. چون نینیاس کوچک بود سمیرامیس به عنوان ملکه، بر تخت آشور تکیه زد. او شهر بابل را بنا کرد و چنان که در افسانه‌ها می‌گویند دستور ساخت باغ‌های معلق بابل را داد. سمیرامیس سپس مانند پادشاهان دیگر آشور به کشورگشایی پرداخت. درباریان برای ارزشمند جلوه‌دادن ملکه او را شکست‌ناپذیر نامیدند. چندی بعد دربار ناآرام شد و نینیاس که خود می‌خواست بر تخت تکیه زند علیه ملکه توطئه کرد؛ اما ملکه جان سالم به در برد. ملکه سلطنت را رها کرد و به نینیاس سپرد. بعد از آن به کوهستان‌ها رفت و تا زمان مرگ در آنجا ماند (گریمال، ۱۳۷۳: ۱۳۴-۱۲۵).

اگرچه تمامی اطلاعاتی که از سمیرامیس در دست است، به صورت افسانه است؛ اما برخی معتقدند او همان شمورامات ملکه آشور و همسر شمش ادد پنجم - پادشاه آشور در فاصله سال‌های ۸۲۴ - ۸۱۱ ق.م - است. شمش ادد پنجم، تمام زمان حکومت‌اش را صرف غلبه بر شورش‌های خراجگزاران خارجی کرد (ناردو، ۱۳۸۱: ۶۱-۶۰). شمورامات پس از مرگ همسرش چندین سال به عنوان نایب السلطنه پسرش حکومت کرد. شمورامات به معنی هدیه دریا است. جایگاه قدرتمند ایزدبانوان در داستان سیاوش و سودابه و افسانه آراگیتسیک و شامیرام، نشان از دوره مادرسالاری در ایران و ارمنستان دارد. با ورود فرهنگ هند و اروپائی و ادغام فرهنگ بومی در آن، دوره پدرسالاری در هر دو کشور شروع می‌شود. در دوره مادرسالاری، الهه مادر اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا در این دوره اقوام کشاورز هستند و الهه مادر، الهه قدرتمند حاصلخیزی و برکت است و پرستیده می‌شود. نقش زنان در دوره مادرسالاری اهمیت بسیاری دارد. زنان هستند که با آیین عزاداری و گریستن بر مردگان، باعث زنده‌شدن مجدد آن‌ها می‌شوند. وجود مجسمه‌های الهه‌ها در آثار باستانی ملت‌های مختلف، نشان می‌دهد که انسان‌ها در گذشته به تأثیر این الهه‌ها در فراوان شدن محصولات کشاورزی و دامی اعتقاد داشتند. مهرداد بهار درباره الهه مادر می‌گوید: «نه تنها در آسیای غربی، بلکه در بسیاری از نقاط،

الهه مادر در میان ایزدان، الهه‌ای است معمولاً سخت برجسته، با خلیات و شخصیتی ویژه. از جمله، او پیوسته جوان است، در خلقت آغازین جهان دست نداشته است و شدیداً طالب وصال جنسی است» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۹۳).

سودابه و شامیرام ایزدبانوان عشق و باروری و برکت هستند. ویژگی‌های رفتاری این دو شخصیت، دارای دو جنبه مثبت و منفی است. سودابه زنی زیباست که از کاووس شاه در زمان زندان شدن پرستاری می‌کند و غمگسار اوست. زمانی که عاشق سیاوش می‌شود ابتدا با مهربانی و هدیه و ثروت می‌خواهد این شاهزاده را فریفته خود کند ولی زمانی که می‌فهمد نمی‌تواند به خواسته خود برسد با حيله‌گری برای نابودی و کشتن سیاوش اقدام می‌کند. شامیرام که دختر ایزدبانوی آشور، درکتو است مانند مادرش دارای نقش‌های دوسویه است.

او زیبا و دلیر و همین‌طور شهوت‌پرست و جنگجو است. نینوس تحت‌تأثیر شجاعت او در جنگ عاشقش می‌شود. شامیرام زمانی که به پادشاهی می‌رسد ابتدا با مهربانی و فرستادن هدایا و خواهش از آرا می‌خواهد که به نینوا بیاید. از سویی دیگر زمانی که می‌بیند نمی‌تواند به خواسته‌اش برسد با شهوتی دیوانه‌وار دستور جنگ می‌دهد تا با دستگیر کردن آرا و به اطاعت درآوردن او، به خواسته‌اش برسد. شامیرام به ایشتار بابلی نیز شباهت دارد زیرا در عشق فقط وصال را می‌جوید و در پی ازدواج نیست. شامیرام به اونس، همسر اولش و به نینوس، همسر دومش نیز پایبند نماند.

زندگی‌بخش بودن و مرگ‌آور بودن این ایزدبانوان در خویشکاری و توصیفات که از آن‌ها می‌شود مشخص است. در «شاهنامه» برای توصیف سودابه از نمادهای مشخصی استفاده می‌شود.

به بالا بلند و به گیسو کمند زبانش چو خنجر لبانش چو قند

(فردوسی، ۱۳۶۹: ج ۲، ۷۵)

زمانی که رستم، سودابه را از کاخ شاهی بیرون می‌کشد:

ز پرده به گیسوش بیرون کشید ز تخت بزرگیش در خون کشید

به خنجر به دو نیم کردش به راه نجنبید بر جای کاووس شاه

(همان: ۶۱-۶۰)

توصیف گیسوی پرچین و سیاه و بلند سودابه و حتی دو نیم کردن او توسط رستم، یادآور مار است. مار در اساطیر به دلیل اینکه مرتب پوست می اندازد مظهر تجدید حیات و زندگی بخشی است. در افسانه گیلگمش، مار گیاه جاودانگی و جوانی را از گیلگمش می دزدد. به همین دلیل مار هر سال از نو، جوان می شود. از طرفی مار مرگ آور است. مار هم نوش است و هم نیش. در «شاهنامه» درباره پیدایش آتش آمده است: «هریمن، مار را که هم ریشه مرگ است پدید آورد و اهورامزدا در برابر آن و برای مقابله با او، آتش را آفرید و به این ترتیب، آتش مقدس شد» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۳۷).

تصویر دو مار پیرامون درخت زندگی در عیلام، نشان دهنده باروری بوده است. در دوره مادر سالاری یعنی هزاره سوم ق.م الهه های مادر در میان عیلامیان، جایگاه ویژه ای داشته اند. پیداشدن پیکرک های زنان در آثار باستانی عیلام، نشان از این دوره دارد:

نشانید که باشد بجز جفت شاه چه نیکو بود شاه را جفت ماه

(فردوسی، ۱۳۶۹: ج ۲، ۷۷)

ز هودج برون آمد آن ماه نو چو آراسته شاه بر گاه نو

(همان: ۱۱۹)

در اساطیر، زن، ماه و مرد، خورشید است. این دو دل داده یکدیگر هستند. مراحل ماه در آسمان از نیستی شروع می شود و به کامل شدن می رسد، نماد تولد و مرگ و رستاخیز است (کوپر، ۱۳۷۹: ۳۳۹). ماه همچنین با حاصلخیزی و رویش گیاهان در ارتباط است. در اساطیر آفریقا، ستاره شامگاهی ماری را می فرستد تا ماه را نیش بزند. ماه بیمار می شود و باران نمی بارد. دریاچه ها و رودخانه ها خشک می شوند و گیاهان می میرند و قحطی سراسر جهان را فرا می گیرد. سودابه به معنی دارنده آب سودبخش است. آب یکی از عناصر اربعه است. آب نقش آفرینندگی و جان بخشی در طبیعت دارد. آب در ایران باستان دارای تقدس و احترام است. ایرانیان باستان هرگز آب را آلوده نمی کردند و برای آب ها در کنار رود قربانی می کردند. آنهایتا ایزدبانوی برجسته ای در ایران بود. او ایزدبانوی آب و حاصلخیزی بود. در اساطیر ملل، آب نماد مرگ و زندگی با هم است. در «شاهنامه» یکی از معانی آب، اشک ریختن است. سودابه برای رسیدن به خواسته خود، بارها به دروغ می گیرد. رابطه سودابه با باروری در گریستن او نیز نمایان می شود. شامیرام

از ایزدبانوانی است که مانند درکتو مادرش مقدس بوده و پرستش می‌شده است. نام برخی شهرها و رودها در ارمنستان به نام شامیرام است. ارتباط آب با این الهه در نامگذاری رودها به نام او مشخص است. اهمیت آب در حکومت اورارتوها به حدی است که آبرسانی و ساختن شبکه‌های آبیاری، برای زمین‌های زیر کشت باعث شد قبایلی که سال‌ها پیوسته با هم ستیز می‌کردند به آرامش برسند. مهم‌ترین آبراه شمیرم‌سو بود که می‌گویند ملکه آشوری شموآمات دستور ساخت آن را داده است (برنی، ۱۳۸۶: ۲۲۱-۲۲۰). هنری بایندر در سفرنامه خود می‌گوید: «از دهکده کوچک بیژین گوت رد می‌شویم که در آنجا چشمه‌ای در یک جدول مصنوعی تا دجله جریان دارد. این چشمه قدمت‌اش به زمان سمیرامیس می‌رسد که نام خود را از او گرفته است و شمیرام‌سو نامیده می‌شود» (بایندر، ۱۳۷۰: ۱۸۳).

نقش شامیرام در این افسانه به ایزدبانو آستیک که ایزدبانوی اساطیری ارمنستان است شبیه است. آستیک، ایزدبانوی آب و عشق و جنگ است. اگرچه این ایزدبانو در دوره پدرسالاری شکل گرفته است و خویشکاری‌های او را ایزدبانو آناهید در دوره مادرسالاری به عهده داشته است. جشن وارتاوار که جشن آب‌پاشی نامیده می‌شود در آغاز ماه ناواسارد برگزار می‌شده است. در این جشن، وارت به معنی گل سرخ، به ایزدبانو آستیک پیشکش می‌شد. این جشن ابتدا به صورت گلاب‌پاشی بوده و بعدها به صورت جشن آب‌پاشی برگزار شده است. شامیرام در کنار دریاچه وان به سنگ تبدیل می‌شود. وجود پیکرک‌های سنگی زنانه در کاوش‌های باستان‌شناسی در ارمنستان و قفقاز نشان می‌دهد که در دوره مادرسالاری این پیکرک‌ها جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند و در مراسم آیینی نقش مهمی داشته‌اند. از آنجا که این پیکرک‌های سنگی مرمت می‌شدند نشان می‌دهد که طبق سنت آیینی آن‌ها باید دست‌نخورده باقی می‌ماندند و سالم حفظ می‌شدند. از طرف دیگر ارمنستان سرزمینی کوهستانی است. فراوانی سنگ در آن موجب شده که از زمان باستان ساختمان‌ها و معابد و پیکرهایی با سنگ ساخته شود. سنت کنده‌کاری بر روی سنگ همچنان در ارمنستان وجود دارد. ارتباط زن با جادوگری، در هر دو شخصیت سودابه و شامیرام دیده می‌شود. سودابه، از زنی جادو خواست تا فرزندان‌اش را سقط کند و به دروغ به کاووس شاه گفت این‌ها فرزندان من هستند و

مقصر مرگ‌شان سیاوش است. همچنین سودابه، علت گذر سیاوش از آتش و نجات یافتن او را جادوگری زال دانست و زال را متهم به جادوگری کرد. شامیرام نیز منجوق‌های جادویی دارد. در زمان افتادن منجوق‌ها در آب، شامیرام به سنگ تبدیل می‌شود. کاوش‌های باستان‌شناسی در ارمنستان و قفقاز نشان می‌دهد که منجوق جزو وسایل تزئینی زنان بوده است. در زمان دفن، منجوق‌ها را به همراه شخص متوفی دفن می‌کردند؛ علاوه بر این، شامیرام ملکه آشور است. آشوریان به خرافه‌پرستی و جادو و طلسم اعتقاد داشتند. پادشاهان آشور ملزم بودند که علاوه بر مملکت‌داری، به عنوان کاهن بزرگ قواعدی را به طور کامل رعایت کنند. آیین‌ها و مراسم مذهبی و اجرای مناسک مربوط به طالع‌بینی، پیشگویی، جادوگری و ستاره‌بینی از آن جمله بوده است. در اساطیر برخی ملت‌ها یکی از مجازات‌های خدایان، تبدیل کردن فرد به سنگ بوده است.

مرگ و تجدید حیات ایزدان شهیدشونده نباتی

سودابه در اثر حيله‌گری و دشمنی، سیاوش را متهم به خیانت کرد. سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خویش از آتش عبور کرد. سودابه در دل آرزو می‌کند که سیاوش بسوزد و کشته شود؛ اما او از آزمایش یا ور آتش سرافراز بیرون آمد و آتش سوزنده او را از خود عبور داد و به او زندگی دوباره بخشید. آتش یکی از عناصر اربعه و مانند آب زندگی‌بخش است. آتش در ایران باستان، مقدس و دارای احترام است. ایرانیان آن را منبع اصلی وجود و فعالیت آدمی می‌دانستند. آتش فروغ و روشنی اهورامزدا نیز محسوب می‌شده است و در آتشکده‌ها نگهبانانی وجود داشتند تا همیشه آتش را روشن و پاکیزه و دور از آلودگی نگاه دارند. ایرانیان باستان، آذر ایزد آتش را پسر اهورامزدا و ایزد آب را دختر اهورامزدا می‌خواندند. در اوستا پنج قسم آتش برشمرده می‌شود که سومین آتش، در رستنی‌ها و چوب‌ها موجود است. رابطه بین آتش و نبات در تصورات اقوام هند و اروپائی هم درخور توجه است: «این اقوام عادت داشتند آتش را از ساییدن دو قطعه چوب به یکدیگر به دست آورند» (یا حقی، ۱۳۸۶: ۱۱۷).

ارتباط درخت و آتش در داستان موسی نیز در خور توجه است. وقتی در بیابان آتشی در میان درختی می‌بیند و در آنجا خدا با او سخن می‌گوید. سودابه درخواست کاووس

برای عبور از آتش را نمی‌پذیرد به دلیل اینکه او گناهکار است و آتش گناهکاران را از خود عبور نمی‌دهد و ارتباط سودابه با آب و این ضرب‌المثل که «آب و آتش به هم نیایند راست» در اینجا نیز صدق می‌کند. در ادیان مختلف اشاره شده است که در پایان جهان همه آدمیان از روی پلی از آتش عبور می‌کنند. آتش انسان‌های پاک را از خود عبور می‌دهد و افراد پلید و گناهکار را در خود می‌سوزاند. در آیین میترا، مهر رهبری ارواح مردگان از روی رودی از آتش را به عهده دارد. ارواح گناهکار در آتش خواهند سوخت. شامیرام پس از نرسیدن به خواسته‌اش به جنگ با ارمنستان می‌رود و آرا در جنگ کشته می‌شود. شامیرام جسد آرا را به ایوان قصر خود می‌برد تا ایزدان با لیسیدن زخم‌های آرا او را دوباره زنده کنند. آرا‌لِزها یا هارالِزها از ایزدان ارمنی و آشوری هستند. موجوداتی افسانه‌ای مانند سگ که در آسمان‌ها زندگی می‌کنند. آرا‌لِزها با لیسیدن اجساد سربازان شجاع به آن‌ها حیات مجدد می‌دهند. آرا‌لِز یا هارالِز واژه‌ای مرکب از دو جزو است: «لِز» از مصدر «لِیزل» ارمنی برگرفته شده که به معنی «لیسیدن» است. جزء اول واژه، یعنی «هارا» یا «آرا» را به شاه موهوم ارمنی «آراگتسیک» (آرا زیبا) نسبت می‌دهند (نوری زاده، ۱۳۷۶: ۱۶۵). در داستان سیاوش و سودابه، زمانی که خون سیاوش در غربت ریخته می‌شود از خونش گیاه می‌روید. در افسانه آراگتسیک و شامیرام، آرا مجدد زنده می‌شود و حیات گیاهی پیدا نمی‌کند؛ اگرچه ارتباط نام همسر آرا، به نام گل سرخ و پرستش چنارها توسط آنوشاوان، نشان از شکوفایی در بهار و تجدید حیات دارد.

نتیجه بحث

آیین‌های مرگ و رستاخیز در سایر ملل همراه با بی بند و باری‌های فراوانی بوده است و این آیین‌ها با شهوترانی و می‌گساری و خلسه‌گری همراه بوده است. در ایران و ارمنستان به دلیل هم‌سانی‌های فرهنگی، محور اصلی داستان سیاوش و سودابه و افسانه آراگتسیک و شامیرام، توصیف خویشکاری‌های سیاوش و آرا است. ویژگی‌های سیاوش و آرا به هم شبیه است. زیبایی و دلآوری و نجابت در هر دو قهرمان نمود دارد. الهه‌ها با نقش‌های دوسویه در این آیین‌ها به هم شبیه هستند. سودابه و شامیرام هر دو، هم زندگی‌بخش و هم مرگ‌آور هستند؛ اگرچه شامیرام شجاعت و دلآوری‌هایی در جنگ

دارد که این ویژگی در سودابه دیده نمی‌شود. ارمنستان بارها در زمان حکومت اورارتوها مورد حمله آشور قرار گرفت و بارها دچار شکست شد. آشوریان حکومتی بودند که فقط در فکر کشورگشایی و غارت‌گری بودند و جنگاوری در آشور بیش‌ترین نمود را دارد. شامیرام نیز مانند دیگر پادشاهان آشور جنگجو است. جغرافیا و مکان‌های زندگی در هر دو کشور بر آیین‌ها تأثیر گذاشته‌اند. در ایران آتش و آب و اسب جایگاه ویژه‌ای دارند. آتشکده‌های فراوانی در زمان باستان در ایران وجود دارد. آتش جلوه‌ای از فروغ ایزدی است و نباید دچار آلودگی گردد؛ به همین دلیل نگاهبانانی برای مراقبت از آتش وجود داشته است. آب، به دلیل رونق کشاورزی در ایران ارزش فراوانی داشته است. الهه آناهیتا، بانوی آب و حاصلخیزی در ایران بوده است. ایرانیان آب‌های جاری را آلوده نمی‌کردند و برای آب قربانی می‌کردند. اسب در تمام حکومت‌های زمان باستان، در ایران اهمیت داشته است. ارتباط نام سیاوش با اسب و گذر او از آتش و ارتباط نام سودابه با آب به همین دلیل است. ارمنستان سرزمینی کوهستانی و دارای دریاچه و رودهای فراوان است. کوه‌ها در اساطیر ارمنستان جایگاه ویژه‌ای دارند. به خصوص درباره دو کوه آرات و آراگاتس افسانه‌های زیادی وجود دارد. آب در ارمنستان اهمیت بسیاری دارد. اینکه نام برخی کوه‌ها و نهرها به نام آراگتسیک و شامیرام است به همین دلیل است؛ علاوه بر آن آرالزها که خدایان ارمنی و آشوری هستند به آرا زندگی دوباره می‌بخشند و در این افسانه، شامیرام از این ایزدان برای تجدیدحیات آرا یاری می‌طلبد.

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. ۱۳۹۰ش، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، چاپ اول، تهران: سخن.
- بایندر، هنری. ۱۳۷۰ش، سفرنامه هنری بایندر، ترجمه کرامت‌اله افسر، تهران: انتشارات فرهنگسرا (یساولی).
- برنی، چارلز و مارشال لانگ. ۱۳۸۶ش، تاریخ اقوام کوه‌نشین شمال غربی ایران، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نگاه.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶ش، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات آگه.
- ثانوی، نسیم. ۱۳۸۹ش، ارمنستان، تهران: امیرکبیر.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۷۲ش، گل‌رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)، تهران: نشر مرکز.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۶ش، حماسه پدیده شناسی تطبیقی شعر پهلوانی، تهران: انتشارات دایرة المعارف اسلامی.
- خورناسی، موسس. ۱۹۸۴م، تاریخ ارمنستان، ترجمه گئورگی نعلبندیان، ایروان: اداره نشریات دانشگاه ایروان.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۷ش، لغتنامه دهخدا، ج ۱۶، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دهقان، احمد. ۱۳۹۰ش، ایران و ارمنستان در بستر باستان، یزد: ناخوس فرهنگ.
- ذبیح نیا عمران، آسیه و منوچهر اکبری. ۱۳۹۲ش، تراژدی در اساطیر ایران و جهان، تهران: سخن.
- رضی، هاشم. ۱۳۴۶ش، فرهنگ نام‌های اوستا، تهران: فروهر.
- سرلو، خوان ادواردو. ۱۳۸۸ش، فرهنگ نمادها، ترجمه مهرانگیز احدی، تهران: داستان.
- شریفی، محمد. ۱۳۸۷ش، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو، معین.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۶ش، فرهنگ تلمیحات، تهران: میترا.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۷ش، فرهنگ اشارات، تهران: میترا.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۹ش، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۶، کالیفرنیا: انتشارات مزدا.
- کوپر، جین. ۱۳۷۹ش، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
- گریمال، پی. یر. ۱۳۷۳ش، اسطوره‌های بابل و ایران باستان، ترجمه ایرج علی آبادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمدی، مهدی. ۱۳۸۹ش، اساطیر و آیین‌های کشاورزی ملل، تهران: سپهر.
- میت فورد، میراندابروس. ۱۳۸۸ش، فرهنگ مصور نمادها و نشانه‌ها در جهان، ترجمه ابوالقاسم دادور، تهران: کلهر، دانشگاه الزهرا(س).

ناردو، دان. ۱۳۸۱ش، **امپراتوری آشور**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
نوری زاده، احمد. ۱۳۷۶ش، **تاریخ و فرهنگ ارمنستان**، تهران: چشمه.
نوشین، عبدالحسین. ۱۳۵۳ش، **واژه نامک (درباره واژه‌های دشوار شاهنامه)**، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۸۶ش، **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر.
یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۷۸ش، **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه محمود سلطانی، تهران: انتشارات جامی.

مقالات

بازگیر، نسرين. ۱۳۹۴ش، «**دو فرضیه درباره داستان سیاوش**»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، دوره ۱۱، شماره ۳۹، صص ۴۸-۱۱.
جعفری، اسدالله و یحیی طالبیان. ۱۳۸۸ش، «**ساخت روایی مرگ و رستاخیز**»، مجله پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهرگویا)، شماره اول، صص ۳۲-۱۱.
رضایی دشت ارژنه، محمود. ۱۳۹۲ش، «**نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی**»، بوستان ادب، دوره ۵، شماره ۲، صص ۶۰-۳۹.
شیخ حسینی، زینب و مریم خلیلی جهان تیغ. ۱۳۹۲ش، «**تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندرو سندنوا در هند**»، مطالعات شبه قاره، دوره ۶، شماره ۲۱، صص ۵۴-۳۵.
صدرایی، رقیه. ۱۳۹۵ش، «**تحلیل و بررسی شخصیت سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه ماکس وبر درباره رهبر آرمانی**»، ادب حماسی، دوره ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۱۱۷-۱۲۷.
صفری، جهانگیر و همکاران. ۱۳۹۲ش، «**تحلیل روان‌شناختی داستان سیاوش**»، کهن‌نامه ادب پارسی، دوره ۴، ش ۴، زمستان، صص ۷۱-۱۰۷.
علامی، ذوالفقار و همکاران. ۱۳۸۶ش، «**سیاوش در تاریخ داستانی ایران**»، پژوهش‌های ادبی، دوره ۴، ش ۱۷، صص ۱۰۷-۱۲۴.

Bibliography

Allami, Zolfaghar et al., (2007), Siavash in Iran's Fictional Story, Literary Researches, 4th period, NO. 17, pp. 107-124.

- Aydenloo, Sajad (2011) Khosrovan book, (a selection of Ferdows's Shahnameh), Tehran: Sokhan, first Ed.
- Bahar, Mehrdad (1997). "A Research on Iranian Mythology", Tehran: Agah Publication.
- Bazgir, Nasrin (2015). Two Hypotheses Regarding Siavash's Story, *Mystical Literature and Mythology*, 11th Period, No. 39, pp. 11-48.
- Bernie, Charles & Marshall Long. (2007). "The History of Mountaineer People in Northwestern part of Iran". Translation by Houshang Sadeghi, Tehran: Negah.
- Binder, Henry. (1991). "Henry Binder's Travelogue", Translation by Keramatollah Afsar, Farhangsara Publication (Yasaveli).
- Copper, Jean (2000). *A Visual Dictionary of Traditional Symbols*, Translation by Malihe Karbasian, Tehran: Farshad.
- Dehghan, Ahmad (2011), *Iran and Armenia within Ancient Times*, Yazd: Naghous-e-Farhang.
- Dekhoda, Ali Akbar, (1998), *Dekhoda's Dictionary*, 16th volume, Tehran: Tehran University's Institute for Publication.
- Ferdowsi, Abolghasem. (1990), *Shahnameh*, by Jalal Khaleghi Motlagh, 6th volume, California: Mazda Publication.
- Grimmal, Pear (1994). *Babylon and Ancient Iran's Mythology*, Translation by Iraj Aliabadi, Tehran: Scientific and Cultural Publication Company.
- Ja'fari, Asadollah & Talebian, Yahya (2009). "The Narrative Construction of Death and Resurrection", *Journal of Mystical Literature Research*, (Gohar-e-Goya), No. 1, pp. 11-32
- Jung, Karl Gostav (1999) *Human and his Symbols*, Translation by Mahmoud Soltanieh, Tehran: Jami Publication.
- Khaleghi Motlagh, Jalal (1993). *The Flower of Ancient Hardships* (a selection of articles on Ferdowsi's Shahnameh), Tehran: Markaz Publication.
- Khaleghi Motlagh, Jalal (2007). *The Epic Phenomenology of Athletic Poetry Comparison*", Tehran: Dayerat Al-Ma'aref Islami Publication.
- Khornasi, Mo'assess (1984), *Armenia's History*, Translation by Georgi Na'ibandian, Iravan: The Department of Iravan University Publications.
- Mate Ford, Miranda Bruse. (2009). *Pictorial Dictionary of World's Symbols and Signs*, Translation by Abolghasem Dadvar, Tehran: Kalhor, Alzahra University.
- Mohammadi, Mahdi (2010). *International Farming Rituals and Myths*, Tehran: Sepehr.
- Nardo, Don (2002). *Assyrian Emperial*, translation by Mahdi Haghghat Khah, Tehran: Ghoghnoos.
- Nourizadeh, Ahmad (1997). *Armenia's History and Culture*. Tehran: Cheshmeh.
- Noushin, Abdolhossein (1974). *A Little Dictionary of Shahnameh's Difficult Words*, Tehran: Iran's Cultural Foundation Publication.
- Razi, Hashem (1967), *Avesta's Dictionary of Names*, Tehran: Farvahar.
- Reza'ee Dasht Arzhaneh, Mahmoud. (2013). A Criticism and Evaluation of Siavash's story of Desendence based on a Deconstruction Approach, *Boostan Adab*, 5th period, No. 2, pp. 39-60.
- Sadra'ei, Roghayeh (2016). An Analysis of Siavash Personality in Shahnameh Based on Max's theory and Utopian Leader, *Epic Literature*, 12th Period, No. 2, Fall and Summer, pp. 117-127.
- Safari, Jahangir et al., (2013). A Psychological Analysis of Siavash Story, *Persian Literature Anthropology*, 4th period, No. 4, Winter, PP. 71-107.
- Sanavi, Nasim (2010). *Armenia*, Tehran: Amirkabir
- Shamisa, Sirous (2006), *The Dictionary of References*, Tehran: Mitra.

- Shamisa, Sirous (2007) The Dictionary of Allusions, Tehran: Mitra
- Sharifi, Muhammad (2008). The Dictionary of Persian Literature, Tehtan: Farhang Nashr No, Mo'ain.
- Sheykh Hosseini, Zeynab & Khalili Jahan Tigh, Maryam. (2013). An Analysis of Siavash Story and the Two Stories of Ram Chendro Sandnova in India, India Subcontinent Studies. 6th period, No. 21, pp. 35-54.
- Sirloo, Juan Eduardo. (2009) The Dictionary of Symbols, Translation by Mehrangiz Ahadi, Tehran: Dastan.
- Yahaghi, Mohammad Ja'far (2007). A Dictionary of Mythology and Short Stories in Persian Literature, Tehran: Farhang Mo'aser.
- Zabih Nia Omran, Asieh & Akbari, Manouchehr (2013). Tragedy in Iran and the world's mythology, Tehran: Sokhan.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی